

▼ عموماً تصور ما از قدرت، وضعیت کاربردی و انتفاع از علوم است و زمانی که از علم و فناوری صحبت می‌کنیم به کاربردهای فنی و مهندسی آن نظر داریم. به راستی رابطه‌ی علوم پایه و قدرت چیست؟

📌 نسبت علوم پایه با دنیای کاربردی که سراسر عواطف و احساسات است از طریق پاسخ به این مسئله که دانش، وضعیتی بین‌الذهانی دارد، و دانشمند و عالم نقش اساسی دارد، پیدا می‌کند. فلذا اگر توجه جدی به عالم و دانشمند در مسیر شکل‌گیری علم داشته باشیم می‌توانیم این نسبت را فهم کنیم.

- علوم پایه برای کشورها به دو طریق موضوعیت دارد:
 - دولت رفاه: مسئله‌ی توسعه به یک معنا ممکن است ربطی نداشته باشد که ما در علوم پایه صاحب نظر و صاحب سنت علمی باشیم. به عنوان مثال «کره جنوبی»، توسعه اقتصادی و دانش تکنولوژیک هم تا حدی دارد، یعنی مهارت ساخت هست، اما مشاهده می‌شود که علوم پایه نقش اساسی نداشته است. من اسم این کشورها را دولت رفاه می‌نامم نه از جنبه‌ی اقتصادی. زیرا آن کشور تنها هدفش را بهبود زندگی شهروندان خود قرار داده، ساختار این دولت برای اداره کشور، مدیریت منابع و امکانات است و لازم نیست اهداف و چشم انداز مشخصی داشته باشد.
 - دسته دوم کشورها، یک جهت‌گیری و یک تصویری از آینده دارند و شخصیتی برای خود قائل‌اند که بیش از یک نوستالژی تاریخی است و از طریق فعالیت سیاسی که انجام می‌دهند برای ملت به دست می‌آورند. رویکرد اداری البته با نگاه تاریخی قابل جمع هست مثلاً یونان تاریخ دارد اما بالفعل سیاسی نیست.
- کشورهای سیاسی عموماً در مناقشه‌ی نسبت «علوم پایه (علوم محض)» و «قدرت» قرار می‌گیرند، و به دنبال این مسئله‌اند که علوم پایه چه میزان به زندگی روزمره و تفکر ما و مباحث فنی می‌پردازد؟ و در واقع رابطه‌ی ضروری علوم پایه و قدرت چیست؟
- رابطه‌ی بین ساینس - قدرت و سیاست:
 - سیاست را حاوی عناصر انسانی و میدان عمل و اراده‌ی انسان می‌دانیم که دوستی و دشمنی بین کشورها را شکل می‌دهد و کشورها از راه سیاست برپا می‌شوند. اما سیاستی که موجب شکل‌گیری ملت می‌شود یک امری اجتماعی و انسانی است. چطور می‌توان با ریاضیات به عنوان یکی از غیر انسانی‌ترین علوم مرتبط شود؟ این موضوع به ماهیت در خود علم ساینس متصل است. زمانی که در مورد علم صحبت می‌کنیم و دانشمند را یک موضوع ثانوی تلقی می‌کنیم. موضوعاتی مثل جامعه‌شناسی یا روانشناسی علم، رابطه‌ی اساسی بین علم و دانشمند را منحرف می‌کند. در مورد اغراض دانشمندان گاهی صحبت‌هایی می‌شود که آن موضوع بین اذهانی را حذف می‌کند؛ بنابراین ما خود دانشمند را معمولاً از موضوع علم حذف می‌کنیم تا



اغراض و اهداف دانشمندان را حذف کنیم. برای همین با زبان ریاضی نسبت به همه‌ی علوم صحبت می‌شود تا رابطه‌ی بین الأذهانی علم حفظ شود.

• **کسی میتواند بگوید مدرنیته با اسلام مخالف است که خودش یک طرح علمی خاصی داشته**

باشد در غیر این صورت اگر آن طرح پذیرفته شده باشد دیگر همساز می‌شود. در فقه هم با آوری نگاه مسئله‌ی تصمیم‌گیری و پذیرش تصمیم‌گیری رو به رو هستیم در حالی که در فلسفه و کلام و غیره اینطوری نیست. فقیه بودن یک نوع کنش است که باید در مقابل هر پدیده رفتار و بودن خاصی داشت و یک چیزی از جهان را می‌خواهد بسازد و ارائه دهد. فقه بیشترین تناسب را با سیاست دارد. فقیه می‌گوید من این را حقیقت می‌دانم و خودم هم مسئولیتش را قبول می‌کنم.

